شکل دگ خندیدن

شخص مذکور

نیازمندیم!

ما دیگه همه جورش رو دیده بودیم، الا این یه جور رو. حتما می‌پرسین همه جور چی رو دیده بودین که این مورد رو ندیده بودین؟! بابا! ما همه جور آگهی دیده بودیم، الآ اینی که الان عرض می‌کنم؛ مثلا تو آگهی‌ها نوشته: «به یک منشی خانم با روابط عمومی بالا نیازمندیم» یا «به یک منشی خانم، مسلط به زبان انگلیسی و کامپیوتر نیازمندیم» یا «به یک منشی خانم با روابط عمومی بالا، مسلط به زبان انگلیسی یا فرانسه و برنامه‌نویسی و تایپ و فتوشاپ، با ضامن معتبر نیازمندیم» یا بعضیا که مرموز می‌زنن، آگهی می‌دن «به یک منشی ـ ترجیحا خانم جوان ـ با شرایط ایده‌آل ـ که خدا می‌داند منظورشون از شرایط ایده‌آل چیه! ـ و پورسانت عالی نیازمندیم». اما توی آن آگهی نوشته شده بود: «به یک منشی خانم، ترجیحا رزمی‌کار نیازمندیم!». ما که تا حالا چنین آگهی ندیده بودیم؛ شما چه طور؟!

یادگاری

چند روز پیش، این‌جانب ـ یعنی آقای شخص مذکور ـ رفته بودم به یک پاساژ عرضهٔ محصولات فرهنگی ـ البته اگه بشه به پوستر ویجی آمیتاباچان و سی‌تا و تام و جری و فرامرز اصلانی با گیتارش و سی‌دی‌های رایتی قفل شکسته و فیلم‌های دزدی از روی پرده و کتاب‌های ممنوعه زیراکسی گفت محصول فرهنگی! ـ همون طور که داشتم توی اون محیط بی‌نهایت فرهنگی و آموزنده! به یه سیر و سلوک عارفانه می‌رسیدم و نطق شطحم باز می‌شد، چشمم به یه ستون افتاد که مثل لوح حمورابی، یه عالمه چیز روش نوشته بودند و حک کرده بودن. حالا بگذریم که چه‌قدر حرفای ادبی و فرهنگی و تربیتی اون‌جا بود؛ ولی وسط اون‌همه نوشته، یه تاریخ نگاهم رو جلب کرد؛ اول فکر کردم مربوط به همون نوشته‌ها می‌شه؛ ولی وقتی دقیق شدم، دیدم که به یکی از بزرگ‌ترین پرسشای تاریخی بشر! در روی اون ستون جواب داده شده. آخه اون‌جا نوشته بود: «!/ !/ !: یادگاری از حضرت آدم.»

خونه‌مادربزرگ

می‌دونین من چی حدس می‌زنم؟! بذارین از اول تعریف کنم. این‌جانب رفته بودم برای خرید عطر و ادکلن که دوباره این دغدغه فرهنگی- که مثل بختک افتاده روی جسم نحیف این‌جانب و به هیچ وجهی هم ول‌کن معامله نیست ـ به غلیان افتاد؛ ولی چرا؟ برای این‌که حتی توی ادکلن فروشی‌ها هم از دست این بازیگرا و خواننده‌های رنگین‌پوست هندی، آرامش نداریم. بابا! ما نمی‌گیم ادکلن‌هایی رو وارد کنن که عکس انیشتین و پرفسور حسابی و یا هر آدم حسابی دیگه رو روش چاپ کرده باشن؛ ولی دیگه این‌قدر عکس این جک و جونورای رنگاوارنگ به خورد ما ندن. اون از پاساژ محصولات به اصطلاح فرهنگی، اینم از فروشگاه عطر؛ خیال می‌کنم همین طور پیش بره، رو پوشکای بچه‌ها هم عکس بچه‌گیای عامرخان و شاهرخ‌خان و یکی از این خانا رو بندازن. به هر حال، من حدس می‌زنم پای این آقا و خانومای نسبتا محترم هندی رو به فرهنگ و زندگی ما، برای اولین بار، برنامه عروسکی «خونه مادربزرگه» با نقش هاپوکومار باز کرد.

به هر حال، من شخصا از صاحبان فرهنگ، عاجزانه درخواست دارم با چاپ کردن این عکس‌ها روی مجله‌ها و کتاب‌ها و پوسترها و ادکلن‌ها و پوشک‌ها، حال مردم رو خراب نکنن.